

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۲۳

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۴

دوره ۲۱- شماره ۸۱- پاییز ۱۴۰۳- صص: ۷۷-۹۸

مقاله پژوهشی

پُرسامدی و جایگاه معناشناختی واژگان «دل» و «عقل» در ادبیات عرفانی - اسلامی

(بررسی مفاهیم در فارسی و فرانسه)

معصومه احمدی^۱

صدیقه شرکت مقدم^۲

چکیده

در مقاله حاضر ابتدا به پدیده پرسامدی واژگانی، و سپس به طور خاص به حضور پرسامد دو واژه «دل» و «عقل» در ادبیات عرفانی، در دو حوزه مطالعاتی زبان فارسی و فرانسه پرداخته شده است. با توجه به بسامد بالای این دو واژه در متون و منابع زبان‌شناختی عرفانی و نیز زبان عمومی، و با نظر به گستردگی لایه‌های معنایی آن‌ها، و همچنین نقش کلیدی که در درک مفاهیم عرفانی ایفای می‌کند، جایگاه معناشناختی این دو واژه در دو جامعه زبانی فارسی و فرانسه برجسته و تحلیل و بررسی شده است: به کمک نگاه تفسیری برخی اندیشمندان حوزه عرفان اسلامی، ارتباط معنادار میان جایگاه شناختی این واژگان با پرسامدی‌شان به خوبی نشان داده شده است: پرسامدی می‌تواند نشانه‌ای از جایگاه شناختی پایه‌ای و کلیدی یک واژه در کاربرد آن توسط کاربران یک زبان باشد و می‌تواند پژوهشگر را به سمت معانی جدید هدایت نماید.

کلیدواژه‌ها: پرسامدی، دل، عقل، عرفان، معناشناسی.

۱- استادیار گروه زبان فرانسه دانشگاه علامه طباطبائی، عضو مرکز پژوهش‌های علوم انسانی زبان، ادبیات و تمدن‌ها، دانشگاه بوردو مونتین، فرانسه (Plurielles.u-bordeaux-montaigne.fr) نویسنده مسئول:

massumahm@atu.ac.ir

۲- استادیار گروه زبان فرانسه و عضو مرکز تحقیقات میان رشته‌ای زبان و ادبیات دانشگاه علامه طباطبائی، تهران،

ایران.

پیشگفتار

در زبان و ادبیات عرفانی، مانند دیگر حوزه‌های ادبی، کاربرد پربسامد برخی واژگان و اصطلاحات قابل توجه است. این نوع کاربری می‌تواند بیانگر بینش نگارنده و نیز تلاش وی در بیان مفاهیم عرفانی خاصی باشد. این‌که برخی واژگان از بسامد بیشتری نسبت به سایر کلمات برخوردارند، همچنین می‌تواند نشان از نوعی ساختار خاص و یا معنایی بنیادین و مهم، کلیدی و پایه باشد. مفهوم بسامد می‌تواند چگونگی میزان کاربرد واژگان در هر زبانی را نشان دهد. از بسامد نه‌تنها می‌توان در جهت توضیح تغییرات در زمانی و هم‌زمانی نحوی بهره‌برد، بلکه بسامد می‌تواند در توضیح مفهوم و نمود ذهنی واژگان کاربرد داشته‌باشد. (پهلوان نژاد، ۱۳۸۸: ۲۶۴) کاربرد معاشناسی توصیفی-تحلیلی بر روی واژگان پُربسامد، می‌تواند منظره‌هایی از دریافت هستی‌شناختی را در حوزه‌هایی نظیر عرفان به‌دست‌دهد.

۱.۱. اهمیت و هدف:

از آن‌جا که واژگان پربسامد عرفانی-اسلامی، عقاید، آراء و مفاهیم مهمی از این حوزه را به نمایش می‌گذارند و جایگاه بنیادی و کلیدی این مفاهیم را برجسته‌می‌سازند، با هدف شناخت هرچه گسترده‌تر این مفاهیم در جامعه‌های زبانی فارسی و فرانسه، با بررسی برخی تفاسیر از دو واژه عرفانی پربسامد «دل» و «عقل»، به تحلیل تفسیری جایگاه معنا شناختی آن‌ها در دو جامعه - زبان فارسی و فرانسه می‌پردازیم.

۲.۱. پرسش‌های پژوهش

نقش واژگان پُربسامد، انعکاس و انتشار مفاهیم حاکم بر یک حوزه گفتار و متن است. با توجه به این فرضیه، به‌دنبال پاسخ برای این پرسش هستیم که دو واژه پربسامد «دل» و «عقل»، چه لایه‌های معنایی را در گفتار و متن عرفانی، مثلاً در دو جامعه - زبان فارسی و فرانسه، در خود دارند و انتقال می‌دهند؟ اهمیت پربسامدی واژگان در ماندگاری مفاهیمی که حمل و عرضه می‌کنند در یک گفتمان، به‌خصوص نوع عرفانی آن چیست؟

۳.۱. پیشینه پژوهش

بر روی موضوع تحلیل جایگاه معناشناختی واژگان پُربسامد اسلامی-عرفانی در گفتمان عرفانی پژوهشی انجام نشده است. هرچند، دربارهٔ بسامد زبانی، پژوهش‌هایی با رویکردهای گوناگون صورت گرفته است. از جملهٔ این پژوهش‌ها می‌توان به آثار زیر اشاره کرد:

گرینبرگ (۱۹۶۶) در مورد اصل تطابق بسامد و صورت‌های دستوری معتقد است موردی که دارای بسامد کمتر است، نسبت به موردی که دارای بسامد بیشتر است، نشان‌دار می‌شود. بر مبنای این مطالعات می‌توان گفت بر اثر تکرار مدام واحدهای زبانی، فرآیند شکل‌گیری ساخت‌های زبانی رخ می‌دهد، که بسامد به همراه شمّ زبانی گویسوران یکی از معیارهای مهم برای نشان‌دار یا بی‌نشان خواندن ساخت‌های نحوی است.

عبدی و راسخ مهند (۱۳۹۹) در مقالهٔ « بسامد و امکانات دستوری نمود»، به بررسی ساخت‌های دستوری متأثر از اصل بسامد پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که بین کاهش یا افزایش تعداد امکانات دستوری نمود در گذر زمان و بسامد آن‌ها رابطهٔ معکوس وجود دارد، به طوری که هرچه بسامد نمود مورد مطالعه بالاتر رفته است، امکانات دستوری آن کاهش یافته است و برعکس. مقاومت واژگان به حفظ صورت‌های صرفی دلالت دارد که در آن هر چه میزان زایایی و بسامد موارد بی‌قاعده بالاتر باشد، در برابر تغییرات بیشتر مقاومت می‌نمایند، زیرا بر اساس تفکرات روان-زبان‌شناختی و به علت دسترسی سریع به موارد پرکاربرد، آن‌ها گرایش به جایگزینی ندارند. (۱۳۹۹: ۸۸)

«بررسی تأثیرات بسامد در ساخت‌های نحوی» که به قلم پهلوان نژاد و شهری (۱۳۸۸) نگاشته شده است، ابتدا انواع بسامد شامل بسامد مورد^۱ و بسامد نوع^۲ در مطالعات زبانی را معرفی شده‌اند، سپس با تحلیل و واکاوی تعدادی از ساخت‌های زبانی، تغییراتی که به موجب هر کدام از انواع بسامد در ساخته‌های نحوی و زبانی به وجود می‌آید، معرفی شده‌اند. این پژوهشگران، بر اساس این تغییرات، بسامد مورد را به دو نوع اثر فروکاهنده^۳ و اثر حفظ‌کننده^۴ تقسیم و اثرات بسامد نوع را در زایایی نحوی^۵ مشاهده کرده‌اند.

در مقاله «بررسی میزان تأثیر بسامد بر طول واژه»، شریفی (۱۳۸۹) بر آن است تا به بررسی «قانون زیف» یعنی رابطهٔ میان بسامد و طول واژه در متون فارسی بپردازد. به همین جهت نویسنده دو متن

^۱ Token frequency

^۲ Frequency type

^۳ Reduction Effect

^۴ Conserving effect

^۵ Syntactic productivity

قدیمی و امروزی شامل ۱۵۰۰ واژه، را انتخاب کرده و تأثیر بسامد بر طول واژگان قاموسی و نقشی را بررسی کرده‌است که نتیجه قانون زیف را در زبان فارسی نیز تأیید می‌کند.

شریفی و مولوی وردنجانی در مقاله «پرسامدترین روابط مفهومی میان واژگان» (۱۳۸۷) به بررسی روابط مفهومی میان واژگان زبان می‌پردازد و اذعان می‌دارد روابط مفهومی انواع روابطی را تشکیل می‌دهد که در نظام معنایی زبان میان واژگانی یافت می‌شود که چه بسا در ابتدا مستقل از هم به نظر می‌رسند اما در عمل و در حقیقت ارتباط تنگاتنگی میان آنها وجود دارد. نگارنده با کمک آزمون روان‌شناختی تداعی معنایی به تشخیص پرسامدترین روابط مفهومی میان بارهای واژگان زبان فارسی رسیده‌است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که روابط سلسله مراتبی (شمول معنایی)، روابط نقشی، تقابل معنایی، با هم آیی و هم معنایی بیشترین درصد انواع پیوندهای واژگانی را در میان داده‌های تحقیق به خود اختصاص داده‌اند. (۱۳۸۷: ۵۳)

۲. چهارچوب نظری پژوهش:

۲.۱. پرسامدی از منظر زبان‌شناختی

در دهه‌های اخیر، اصطلاح «بسامد»^۱ جایگاه مهمی را در حوزه زبان‌شناسی و روش‌های توصیفی به خود اختصاص داده‌است. با گسترش مبانی زبان‌شناسی شناختی^۲، «مدل‌های مبتنی بر کاربرد»^۳، بسامد را به عنوان عاملی برای توضیح نظام‌مندی حقایق زبانی، به‌ویژه واحدهای واژگانی، به‌کار گرفته‌اند. در واقع، اهمیت تکرار، به‌خاطر اثرات شناختی آن است. بسامد با تأثیر بر ذخیره‌سازی و پردازش شناختی واحدهای زبانی در ذهن انسان، منشاء نظام‌مندی می‌گردد. (Loiseau, 2012: 186)

در زبان‌شناسی، منظور از بسامد، تعداد وقوع یک واحد زبانی در یک پیکره مورد بررسی، در یک دوره زمانی خاص است. به‌عنوان مثال، تعداد وقوع پیشوند «می-» در پیکره‌ای از فارسی معاصر با تعداد ۵۰۰۰ واژه، حدود ۴۰۶ مورد است، یعنی ۸.۱۲ درصد پیکره را پیشوند «می-» شکل می‌دهد. (عبدی، ۱۳۹۹: ۶۵)

از مطالعه یک پیکره زبانی می‌توان بسامد استفاده واژگان متفاوت را اندازه‌گیری کرد. در یک پیکره زبانی، برخی واژگان، با در نظر گرفتن متغیرهای متفاوت از قبیل موضوع متن، کاربرد متن و غیره، کمتر یا بیشتر استفاده می‌شوند. تعداد استفاده موردی از یک واژه در یک متن اندازه‌گیری می‌شود و این نوع بسامد،

^۱ Frequency

^۲ Cognitif Linguistics

^۳ Modèles basés sur l'usage

«بسامد مورد»^۱ نامیده می‌شود. (Bybee, ۱۹۹۷: ۳۷۸) نوع دیگری از بسامد را می‌توان «بسامد نوع»^۲ نامید. «بسامد نوع» مشخص می‌سازد که واحدهای متفاوت واژگانی به چه مقدار می‌توانند مورد استفاده یک الگوی خاص زبانی و یا یک ساختمان زبانی قرار گیرند. (پهلوان نژاد، ۱۳۸۸: ۲۵۵)

بسامد در زبان‌شناسی همچون دیگر حوزه‌های علوم مختلف کاربردهای فراوان دارد و به همین خاطر تعاریف متنوعی برای آن ارائه شده‌است. لانگاکر^۳ زبان‌شناس آمریکایی (۱۹۸۷: ۵۹) مفهوم محرک شناختی را این‌گونه بیان می‌کند: «با تکرار، یک ساختار بدیع می‌شود، به تدریج تثبیت می‌گردد، تا جایی که تبدیل به یک واحد زبانی می‌شود». بدین شکل، بسامد، واحدهای توصیف را مشخص می‌کند. کارل هوفمان^۴، زبان‌شناس آلمانی در این رابطه می‌گوید: «برای نظریه زبان و کاربرد آن، فراوانی وقوع، آن‌جا که ساختار به هم مرتبط باشد، نقش مهمی ایفا می‌کند». (۲۰۰۴: ۱۷۲)

هوفمان می‌گوید: «این یک اصل اساسی در حوزه زبان‌شناسی کارکردی است که زبان از شکل‌های مختلف دستور زبان استفاده می‌کند. با این حال، «تکرار وقوع» [بسامد] یکی از سازوکارهای ظریفی است که زیربنای تعامل میان کاربرد زبان و ساختار زبان است. « (۲۰۰۴: ۱۸۵) به گفته مارتینه، زبان‌شناس فرانسوی، «تمایز بین بخش‌های مختلف گفتمان معمولاً به تضاد بین عناصر پربسامد و کم بسامد می‌انجامد» (Martinet, 1985: 119).

۲.۲. نگاه تحلیلی به حضور واژه‌های پُربسامد

استفاده از بسامد، در میان دیگر ابزارهای توصیف واژگان، این ویژگی را دارد که کمک می‌کند تا از عدد به معانی دسترسی پیدا کنیم. منتها سؤال این است کاربرد بسامد تا کجا می‌تواند در تحلیل معناشناختی واژه مفید واقع شود؟ به عبارت دیگر، در یک متن یا یک گفتمان، عدد وقوع واژگان تا چه حد در نوع ساختار زبانی و معنا تأثیر می‌گذارد؟

در تحلیل یک متن یا گفتمان از زاویه بسامد، تعداد و پراکندگی واژگان و محل آن‌ها در متن بررسی می‌شوند. بنابراین، در این نوع پژوهش‌ها، کم و بیش، با محدودیت‌های شرایط تجربی مواجه‌ایم. لازم به ذکر است که جهش از بسامدهای پیکره به بسامدهای زبان، بر پایه آمار واژگانی بیان‌شده در طرح «گفتار- زبان» سوسوری رخ داده‌است. در حالی که سوسور هرگز از کنش فردی لحظه‌ای و جزئی

^۱ Token frequency

^۲ Type frequency

^۳ Langacker

^۴ Karl Hoffmann

نشانه‌ها و واژگان، به نقش عظیم اجتماعی آن‌ها نلغزیده‌است، و فراتر از «نظریه نحو» و «نظریه هم‌نشینی‌ها»، نظریه‌ای از اعداد را پیشنهاد نکرده‌است. اما برخی پژوهشگران زبان‌شناس، نظیر مولر^۱، ساختارهای کمی را به کلمات متصل می‌کنند، مثلاً مولر معتقد است: «اگر به تمایز مرسوم بین زبان و گفتمان، به وقوع بالقوه (مجازی) و بالفعل (واقعی) واژگان پردازیم، به این جا می‌رسیم که هر گفتمان را به‌عنوان یک تحقق، و نمونه‌ای از زبان صاحب آن در نظر بگیریم» (مولر، ۱۹۶۸: ۱۷)

درواقع، تقابل «بسامد / احتمال»، بر پایه طرح سوسوری «گفتار/زبان»، برخاسته از تفکر بر پایه دو جمله‌ای مدل برنولی^۲ است، که بر اساس آن نمونه‌برداری از یک «جمعیت والد»، کمترین تأثیر بر محتوای آن جمعیت را دارد. مثلاً در یک قرعه‌کشی، استقلال کامل عناصر در یک پیکره فرض می‌شوند. اما مولر توضیح می‌دهد که «نمونه‌برداری تصادفی از یک متن، برعکس، محتوای واژگانی آن را ضعیف می‌کند، هر بار میزان احتمالات را کم می‌کند، ثبات پیش‌فرض را برهم می‌زند» (همان). او می‌نویسد: «اگر در نظر بگیریم که جمعیت والد نه توسط خود متن، بلکه توسط زبان، به معنای سوسوری آن، شکل بگیرد، وضعیت خاصی از زبان، مثلاً زبان پیر کورنی در نمایشنامه خیال کمیک نوعی زبان مجازی (بالقوه) را مشخص می‌کند که بر اساس گویش‌ها نیست بلکه محدود به اصطلاح‌های شخص نویسنده، گونه (علل سبکی) و موضوعی (علل موضوعی) است که انتخاب کرده‌است. این نمایش‌نامه، فقط نمونه‌ای از آن زبان مجازی در اندازه‌ای خاص است. به عبارت دیگر، مشاهده به ما بسامد را می‌دهد، حال آن که در زبان، فقط احتمالات وجود دارد» (مولر ۶۸: ۹۱؛ مولر ۷۳: ۱۱۱).

۳. واژگان عرفانی - اسلامی و پُرسامدی

متون عرفانی - اسلامی، واژگان و اصطلاحات خاص خود را دارند که برای تبیین اصول و باوری که برای آن آمده‌اند و نیز برای تعیین اعمال و مراسم عبادی و وظایف به‌کار می‌روند. اما این سؤال مطرح است که حوزه خاص معنایی واژگان چیست؟ مثلاً واژگانی با گستردگی حوزه کاربری، نظیر افعال «باور داشتن»، «آفریدن»، «بندگی کردن»، «کرنش کردن»، «عشق‌ورزیدن» (و غیره) و نیز واژگانی همچون «نور»، «آفریننده»، «برزخ»، «خوشبختی»، «دعا»، «سعادت» (و غیره) را هم در متون عرفانی - اسلامی و هم در دیگر متون می‌توان یافت. همچنین بسیاری از اسماء الهی، مانند «بخشنده»، «خالق»، «قادر»، «مهربان»، در بسیاری از متون دینی به‌طور مشترک وجود دارند.

^۱ Charles Muller

از طرفی، برخی از واژگان و اصطلاحات، درجه بالایی از چندمعنایی و معنای نامادین دارند، نظیر واژگان «آسمان»، «سیمرغ»، «سر»، «دل»، «عقل» (و غیره)، و نیز اصطلاحاتی چون «باد صبا»، «وادی طور»، «عقل سرخ» و از این دست. لازم به ذکر است که معنا و کاربرد این واژگان و اصطلاحات در طول زمان نیز تکامل و دگرگونی می‌یابند. بنابراین برای بررسی واژگان یک حوزه خاص، باید به اشتراک تعلق یک واژه به دیگر حوزه‌ها و کاربردهای گوناگون آن توجه داشت.

در این مقاله، رابطه پرسامدی دو واژه عرفانی - اسلامی را در ارتباط با اهمیت جایگاه معناشناختی‌شان، بررسی می‌کنیم. البته قبل از پرداختن به واژگان تخصصی دینی، توجه به موضوع و پرسش‌های مورد نظر دین، جهت تعیین حوزه تخصصی واقعی واژگان بسیار مهم است. همان طور که در نظرات مولر در بالا اشاره شد، تخصصی بودن واژگان، نوعی زبان مجازی (بالقوه) را مشخص می‌کند که گاه صرفاً خاص صاحب اثرند. پس، ممکن است واژگانی به خاطر دلایل موضوعی و یا سبکی در هر حوزه پژوهشی یافت شوند. از آنجا که در متون عرفانی - اسلامی، وام‌گیری واژگانی با بسامدی بالا اتفاق افتاده، بنابراین واژگان عربی نیز در ردیف واژگان کلیدی این حوزه قرار گرفته‌اند.

۴. تحلیل معنایی «دل» و «عقل»، دو واژه پرسامد حوزه عرفانی - اسلامی

همان‌طور که اشاره شد، واژگان عرفانی، خوانندگان را با اعتقادات دینی عرفا آشنای سازند. البته بخش مهمی از متون عرفانی و دینی، از طریق شفاهی از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند و مدت‌ها بعد، جوامع به نوشتن آن‌ها متعهد شده‌اند. این متون، گاه سبکی «روایی/داستانی» یا «توضیحی» دارند، و گاه شامل نیایش‌ها، ذکرها، قوانین، دستورالعمل‌های مراسم آئینی و آموزه‌های دینی‌اند، که درجاتی از پیچیدگی سبکی - ساختاری را نشان می‌دهند و بنابراین در بررسی‌های واژه - معناشناختی باید به آن‌ها توجه داشت. از طرفی، تکرار مداوم برخی واژگان (واحد‌های زبانی)، به شکل‌گیری ساخت‌هایی از زبان می‌انجامد که زیربنای شکل ادبی یک حوزه خاص است. در این‌جا، به شکل ادبی و معناشناختی دو واژه پرسامد، «دل» و «عقل» از متون عرفانی - اسلامی، که همچنین در طرح پژوهشی ما در دانشگاه علامه طباطبائی به آن‌ها اشاره شده است (احمدی و دیگران، ۱۳۹۷)، پرداخته‌ایم و هم‌زمان با بررسی معناشناختی معادل‌های فرانسوی آن‌ها، اهمیت وسعت کاربرد و لایه‌های معنایی‌شان را در حوزه عرفان اسلامی برجسته کرده‌ایم.

۴.۱. دل

از واژگان بسیار پرسامد در ادبیات عرفانی، واژه «دل» است: مثلاً پرسامدترین واژه در غزل‌های حافظ، «دل» است که ۶۰۰ بار به‌کاررفته است (امامی، ۱۳۷۷). در نزد مولانا جلال‌الدین رومی نیز واژه «دل» از

بسامد بالایی برخوردار است. برای وی، «دل»، مقام جمع ادراک، مرکز جوشش معارف و کسب معانی ربّانی پوشیده از نظر است:

ز عقل خود سفر کردم سوی دل ندیدم هیچ خالی زو مکانی
میان عارف و معروف این دل همی گردد بسان ترجمانی

خداوندان دل دانند دل چیست چه داند قدر دل هر بی روانی (مولوی، ۱۳۶۶: ب ۲۷۲۲)

«دل» نزد مولانا، محل اشراق است^۱ جایی است که صورت، معنا، ظاهر و باطن را در خود جمع می‌کند. به قول مولانا، انسانی «سلطان شگرف»^۲ است که «دل» او معدن نور الهی باشد.

همچنین، «دل یا قلب از منظر قرآن و روایات عرفای بزرگ اسلامی، اصل و اساس و همه چیز انسان است، اگر دل نباشد انسان جماد و هیچ است.» (حسین زاده، ۱۳۸۸: ۵۸)

این واژه تعبیر گوناگونی را در فرهنگ‌ها و نیز نزد مفسران دارد. در لغت‌نامه دهخدا، «دل جسمی است گوشتی در جوف سینه و مبداء دَوْران خون»؛ در فرهنگ فارسی معین نیز تقریباً همین تعبیر آمده است: «عضو داخلی بدن به شکل صنوبری که ضربان‌هایش موجب دَوْران خون می‌گردد». اما فرهنگ لغت آریان‌پور واژگان هم‌معنی برای دل را «قلب، شکم، بطن معده، روده، ذهن، شجاعت، صبوری» می‌نویسد. همچنین در تعدادی از افعال زبان فارسی طرح‌واره «دل»، به مثابه جایگاه عشق به کار رفته است مانند: «دل باختن»، «دل‌فریبی کردن»، «دل از کف دادن» و «دل دادن». به علاوه، برای اشاره به کسی که عمیقاً عاشق شده باشد از عبارات‌های «دل‌خسته» یا «دل‌داده» استفاده می‌شود. این عبارات‌ها منعکس‌کننده مفهوم عشق‌اند. (شریفیان، ۱۳۹۰: ۵۳)

در میان اهل قلم، امام محمد غزالی، از پیشروانی است که واژه «دل» را در کتاب کیمیای سعادت بسیار برجسته کرده است که دل ودیعه‌ای ملکوتی از عالم امر است:

«بدان که تن مملکت دل است و اندر این مملکت دل را لشکرهای مختلف است: «ما یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ» و دل را که آفریده‌اند برای آخرت آفریده‌اند و کار وی طلب سعادت است و سعادت وی در معرفت خدای تعالی است و معرفت خدای تعالی وی را به معرفت صنع خدای حاصل‌آید و معرفت عجایب عالم وی را از راه حواس حاصل‌آید...» (غزالی، ۱۳۳۳: ۱۳)

غزالی، به صراحت ساختار آفرینش آدمی را در دو بُعد، « کالبد ظاهر که آن را تن گویند» و باطن «که آن را نفس و جان و دل گویند» و آن را «به چشم ظاهر نتوان دید» می بیند (همان: ۱۰). او حقیقت آدمی را همان بُعد باطن می داند که نام آن را «دل» می نهد، ولی «نه آن گوشت پاره که در سینه نهاده است که آن را به چشم ظاهر بتوان دید و هر آنچه که بدین چشم بتوان دید از این عالم باشد که آن را عالم شهادت گویند، در حقیقت دل از این عالم نیست، و بدین عالم غریب آمده است ...» (همان: ۱۱) بنابراین «دل» از گوهری آسمانی است که در کالبد تن مسافر است، و شناخت آن سبب شناخت خدای تعالی است.

عبدالرحمن جامی با همین دیدگاه، در هفت اورنگ (اورنگ پنجم، داستان یوسف و زلیخا)، چنین می گوید:

دلا تا کی درین کاخ مجازی کنی مانند طفلان خاک بازی؟

تویی آن دست پرور مرغ گستاخ که بودت آشیان بیرون ازین کاخ (جامی، چاپ ۱۳۷۸: ۲۱)

جامی گاه با تمثیل و گاه با صراحت نشان می دهد که قلب انسان، یا همان «دل» از عالم دیگر و محل تجلی عشق است. او در واقع، پیرو مسلک ابن عربی و در اعتقاد به وحدت وجود، عالم را سایه وجود خدا می داند و آن را حقیقتی واحد می بیند که همان ذات حق است و به این آیه استناد می کند « فَأُتِنَمَا تُؤَلُّوْا فَنَّمَّ وَجْهَ اللّٰهِ» (سوره بقره، آیه ۱۱۵). پس قلب (دل) آدمی در هر سو به خدا شهود می تواند بیابد.

همچنین، در نزد حکیم نظامی، دل جایگاه عرفانی عظیمی دارد: مخزن الاسرار او همچون دعوتنامه ای است که از عالم قدسی برای آدمیان فرستاده شده است تا به یاری «دل» به معرفت آن عالم برسند. آدمی، شاهزاده ای است حاصل آمده از پیوندی غریب: پدرش آسمان و مادرش زمین است و خلافت زمین و آسمان را به نام او کرده اند:

چون ملک العرش جهان آفرید مملکت صورت جان آفرید

داد به ترتیب ادب ریزشی صورت و جان را به هم آمیزشی

زین دو هم آغوش دل آمدپدید آن خَلْفی کاو به خلافت رسید

دل که بر او خطبه سلطانی است اکدش جسمانی و روحانی است (نظامی، چاپ ۱۳۲۰: ۵۰)

بنابراین در نزد نظامی «دل» همان نفس ناطقه و محل تفصیل معانی و مخزن الاسرار است، سیمرغ دل در جهان دیگری است که هم درون آدمی و هم بیرون اوست: « گنجم و در کیسه قارون نیم / با تو نیم وز تو به بیرون نیم» (همان، ۵۳). او از این سرّ به شگفت آمده و گوش ادب را حلقه کش بندگی دل

می‌سازد: «مرغ لبم با نفس گرم او / پر زبان ریخته از شرم او؛ ساختم از شرم سرافکندی / گوش ادب حلقه‌کش بندگی» (همان).

در بیان مقام والای دل، خدای متعال فرموده‌است: «أَفَمَنْ شَرَحَ آلَلَهُ صَدْرُهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ» (زمر، آیه ۲۲). لازم به ذکر است که «اهل عرفان «دل» را دارای چهار پرده دانسته‌اند: پرده اول صدر است که مقرر عهد اسلام است، پرده دوم قلب است که محل نور ایمان است، پرده سوم فؤاد است که سرپرده مشاهده حق است. پرده چهارم، شغاف است که محل رحل عشق است.» (حسین‌زاده، ۱۳۸۸: ۶۵) قرآن در جای دیگری اشاره می‌کند «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُون لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ» (حج، آیه ۴۶) «پس آیا در زمین سیر نکردند تا این که برایشان دل‌هایی باشد که با آن بیندیشند»، و یا در آیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلَفَرَأَنَ أُمَّ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد، آیه ۲۴) «آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند یا بر دل‌هایشان قفل زده شده‌است»، به‌طور ضمنی تدبر و اندیشیدن را به دل نسبت داده‌است.

معادل های فرانسوی واژه دل:

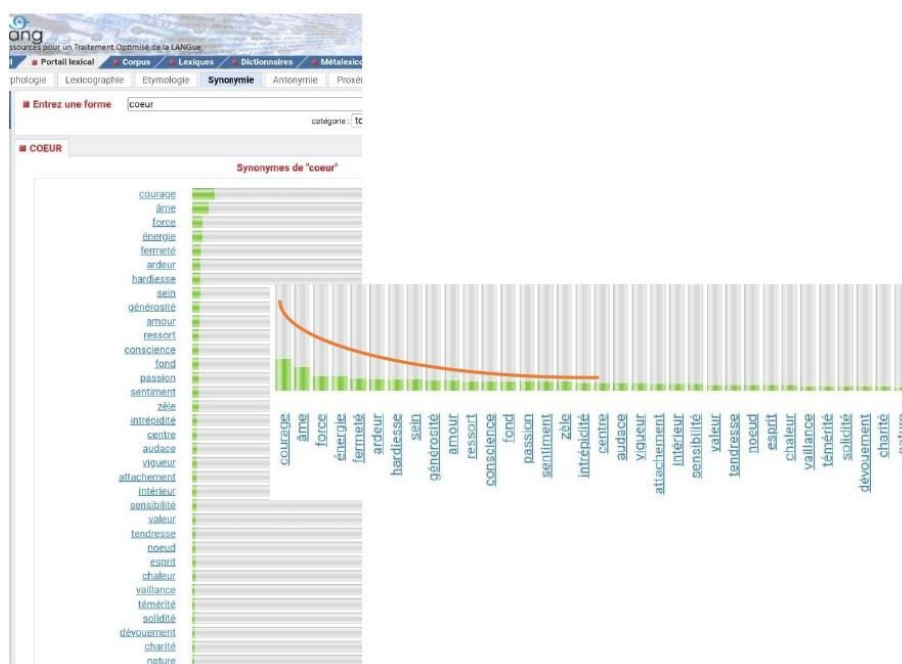
«Cœur» واژه‌ای است از فرانسوی میانه، برآمده از فرانسوی باستان *quor, cuer*، از لاتین *cor, cordis* («قلب، معده») و نیز از ریشه هند و اروپایی *kér* (به دام انداختن) است. مشتقات آن به یونانی باستان *καρδία* و به فرانسوی «*cardio*» («قلب»). (فرهنگ فرانسوی برخط CNRTL).

لیلی انور و بسیاری مترجمان ادبی معاصر، برای واژه «دل» در متون عرفانی، معادل فرانسه «Cœur» را انتخاب کرده‌است. فرهنگ لازار در تبیین واژه «Cœur» چنین نوشته: ۱. قلب، شکم، ۲. درون، ۳. جرئت، صبر، ۴. روح، ۵. بطن، مرکز، محل چیزی^۱. فرهنگ روبر نیز در معرفی این واژه می‌نویسد: ۱. اندام مرکزی دستگاه گردش خون. عضو عضله‌ای قرار گرفته میان دو شش که به شکل هرم مثلثی واژگون است ۲. سینه، ۳. شکم (معده)، ۴. در معنای استعاری، جایگاه احساسات و هیجانات، ۵. خوبی ایثار، ۶. در ادبیات، سرچشمه ویژگی‌های شخصیتی، جایگاه خودآگاهی و وجدان، ۷. زندگی درون، تفکر درونی و نهانی.

دیگر فرهنگ واژگان فرانسوی، نظیر فرهنگ برخط *TV5 monde* معنای مرکزی، عمقی، هسته‌ای بودن و غیره را نیز برای این واژه در نظر می‌گیرند. بنابراین مشخص است که این واژه در فرهنگ/جامعه فرانسوی نیز گستردگی معنایی بالایی دارد، و معنای ادبی و استعاری آن چندلایگی مفهومی آن را به‌وضوح می‌رساند.

در زبان فرانسه، واژه *Cœur* دارای بسامد حضور بالایی است و از قرن نوزدهم تاکنون بسامد ۱۱۳۱۲ را میان واژگان فرانسوی مورد کاربرد عمومی ثبت کرده است (ر.ک. جدول ضمیمه انتهای مقاله، واژگان پرسامد زبان فرانسه) و در ردیف ۱۵۰ واژه پرسامد زبان فرانسه قرار دارد. بسامد این واژه در حوزه ادبیات به طور کلی از گذشته تاکنون، ۵۶۰۶۴ بوده است: در همین حوزه ادبی در قرن نوزدهم بسامد کلمه *Cœur*، ۹۹۰۹۴ و در قرن بیستم، ۸۴۱۴۰ ثبت گردیده است (برگمن، ۱۹۳۵:۷۴).

بیشترین بسامد هم‌معنایی این واژه با کلمات جرأت *courage* روان/روح *âme*، نیرو *force*، انرژی *énergie* و پس از آن با واژگان عشق *amour*، خودآگاهی *conscience*، و سپس با کلمه‌های احساس *sentiment* و درون *intérieur* و نهایتاً با واژگانی همچون روح *esprit*، مروت /مهربانی/نیکوکاری *charité*، نوع‌دوستی/ ایثار *altruisme* و غیره است (ر.ک. به شکل زیر، برگرفته از سایت فرهنگ واژگان، CNRTL و ابسته به وزارت آموزش عالی فرانسه). نمودار رسم شده توسط ما نشان‌دهنده دامنه بالای پوشش این واژه، با واژگان جرأت *courage* و روح و روان *âme* است. گستره نمودار رسم شده، وسعت پر معنایی واژه *cœur* را در زبان فرانسه نشان می‌دهد.



شکل ۱. توزیع بسامد هم‌معنایی واژه *Cœur* با برخی واژگان فرانسوی

۲.۴. عقل

دومین واژه مورد بررسی در این پژوهش، «عقل» است که از واژه‌های پربسامد و کلیدی حوزه عرفان اسلامی است. در این حوزه، تقریباً هر جا سخن از دل و عشق (واژه مترادف دل)، می‌شود، تقابل یا اشاره‌ای به عقل نیز صورت می‌پذیرد. بنابراین با تقریب بالایی این دو واژه، عقل و دل (عشق)، هم‌بسامدند.

در فرهنگ «دهخدا» ذیل این واژه چنین آمده است: «خرد و دانش و فهم و شعور و دانائی و ادراک و دریافت و هوش و فراست و تدبیر و قوه ممیزه. دانش و دریافت صفات اشیاء از حسن و قبح و کمال و نقصان و خیر و شر [...] عقل جوهری است لطیف و نوری است روحانی که بدان نفس درک می‌کند علوم ضروریه و نظریه را [...]»

دانشنامه اسلامی (برخط) نیز در تبیین واژه «عقل» چنین نگاشته است: «قوه‌ای که گفته می‌شود یکی از قوای انسانی است و به واسطه آن خیر و شر و حق و باطل را از یکدیگر تشخیص می‌دهد، «عقل» نام دارد و مقابل آن جنون و سفه و جهل است.»

اما «عقل در نظام سلوکی عرفا، دارای دو جایگاه متفاوت است: در مراحل ابتدایی سلوک راهگشا و روشنگر است؛ در مراحل عالی‌تر سلوک، هدایتگری و راهبری از عقلانیت و تعقل جدامی شود؛ در این راستا باید توجه داشت که منزلت عقل نفی نمی‌شود، بلکه عقلانیت در صیروت وجودی عارف به امری فراعقلی و نه غیرعقلی تحول می‌یابد.» (شریعتی، ۱: ۱۳۹۴) بنابراین، عقل در عرفان اسلامی گاه ستوده و گاه مذموم است. مثلاً حافظ می‌گوید:

«ای که در دفتر عقل آیت عشق آموزی/ ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست (حافظ، غزل

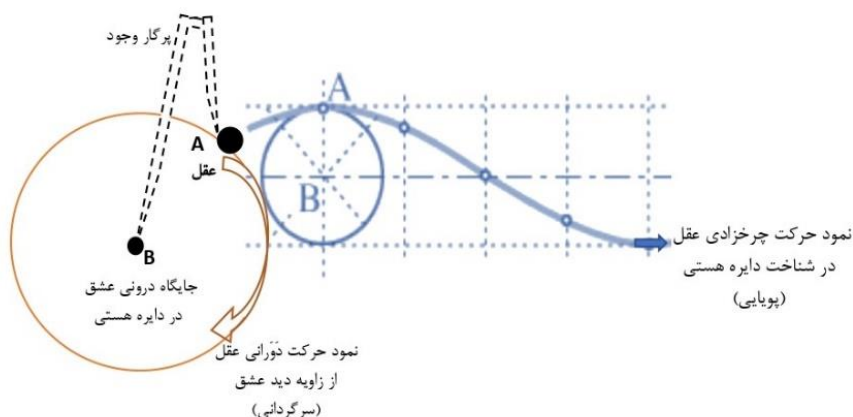
۴۸)؛ یا

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی/ عشق داند که درین دایره سرگردانند» (حافظ، غزل ۱۹۳).

بنابراین، حافظ میان عقل و عشق نوعی تقابل قائل است. در نزد وی، عقل حقیقت وجود آدمی نیست، بلکه حقیقت انسان از عشق و روح برمی‌خیزد. البته همان‌طور که در بیت اخیر می‌بینیم، حافظ برای عقل عظمت بالایی قائل است: او عاقلان را نقطه پرگار وجود می‌داند، یعنی در همه هستی حضور عقل را می‌بیند. اما برخلاف برداشت ظاهری از این ابیات، حافظ در بی‌اعتباری عقل سخن نمی‌گوید، بلکه در متفاوت بودن هویت معرفت عشق و خودآگاهی حاصل از آن صحبت می‌کند. به عبارت دیگر، او به صراحت تمایز میان دو نوع معرفت عقلی و قلبی را بیان می‌نماید. سرگردانی عقل در این ابیات حافظ،

درواقع، اشاره به چرخش عقل حول قلم پروردگار و ترسیم هستی دارد: عشق اشراف دارد که عقل چگونه دایره هستی را می‌شناسد. بنابراین این دو بال معرفتی انسان‌اند.

برداشت عمقی‌تری از این دیدگاه حافظ که «عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی / عشق داند که در این دایره سرگردانند» منظری دیگر از حرکت عقل را در عالم وجود به نمایش می‌گذارد: چنانچه نقطه‌ای بر روی دایره به حرکت بر روی خط راست درآید، مسیری چرخ‌زاد (سیکلوئید) را طی می‌کند، که در ریاضیات مباحث مربوط به خودش را دارد. نکته جالب توجه در برداشت حافظ از جایگاه عقل و عشق (دل) این است که از زاویه دید درونی دایره، عقل حرکتی سرگردان به دور دایره دارد. ولی از زاویه دید بیرونی (نسبت به دایره)، عقل حرکتی پیچیده‌تر در عالم وجود دارد که به نوعی، حرکتی چرخ‌زادی است. در طرح زیر سعی کرده‌ایم برداشت حافظ از حرکت عقل بر روی دایره حاصل از نقطه پرگار وجود را در ارتباط با جایگاه شناختی عشق (دل) به تصویر بکشیم. همچنین از زاویه دید ریاضی (انعکاس حرکت دورانی یک نقطه بر روی خط راست)، ما منظر دیگری از حرکت پویای عقل در عالم وجود را دریافته‌ایم که همان بُرد طولی شناخت عقلی است. بنابراین عقل هم در حرکتی دوار و هم در حرکتی طولی به شناخت هستی می‌پردازد. گنجاندن این دریافت در کنار زاویه دید حافظ، هم زیرلایه‌های معنایی واژه «عقل» را بهتر آشکار می‌سازد و هم افزایش بُرد معنایی «عقل» را در هم‌نشینی با «دل» نشان می‌دهد.



شکل ۱ طرح تحلیلی جایگاه شناختی عقل در ارتباط با عشق (دل) در عالم وجود

در مورد جایگاه عقل در شناخت انسان از عالم وجود، ابن‌سینا در یادداشت‌هایی بر روی *أئولوجیا* *Theologia* فلوطین، که البته در دوره اسلامی آن را منسوب به ارسطو می‌دانستند- می‌نویسد: «لکن

الإدراك شيء والمُشاهدة الحَقُّ شَيْءٌ والمُشاهدةُ الحَقُّه تَالِيَةٌ لِلإدراكِ إِذَا صَرَفَتِ الهِمَّةُ إِلَى الواحِدِ الحَقِّ وَقَطَعَتْ عَن كُلِّ خَالِجٍ وَعَائِقٍ...» (ابن سینا، چاپ ۲۰۱۶م: ۱۲۲)

ادراک حصولی چیزی است و مشاهده حقه چیزی (و راهی) دیگر است. مشاهده و کشف حق، آن‌گاه که همت شخص فقط متوجه خدای واحد شود و از هر مانع و دخیلی رها شود، درپی دارنده ادراک و علم است (و انسان را به واقعیت می‌رساند).

عارفان، شناخت از راه عقل را برای کشف عینی واقعیت، معتبر می‌دانند و بر این باورند که تناقضی میان عقل و شهود عینی نیست. ممکن است عقل، حقیقتی را مستقلاً درنیابد ولی هیچ امری در عرفان وجود ندارد که عقل آن را محال بشمارد و نقض کند. (قیصری، ۱۳۹۵: ۲۶ و ۶۷)

در کنار حافظ، از دیگر شاعران عارفی که واژه عقل را با بسامدی بالا به‌کاربرده‌اند، سنایی است از جمله در حدیقه: عقل مستفاد، عقل کل، عقل فعال، عقل ثانی (در صفحات ۳۱۴، ۲۹۸، ۲۹۰، ۳۰۸، ۲۹۶) و عقل جزوی (در دیوان: ۱۹۰) گاه مترادف‌هایی برای آن ذکر کرده چون: عقل و جان، عقل و دل، عقل و دین (در حدیقه در صفحات ۲۰۷، ۶۸۲، ۳۱۲، ۶۵۶) و (در دیوان صفحات ۴۹۸، ۲۸۶) دانش و عقل (ص ۳۰۰ دیوان) و گاه ترکیبات خاصی از آن ساخته‌است: مرکب عقل، سیمرخ عقل، گلبن عقل (در تحریمه القلم در صفحه ۱۱۵) عقل ازل، شربت عقل، کتابخانه عقل، شمسه عقل، عقل عامه، گنج عقل (در حدیقه به ترتیب در صفحات ۲۶۶، ۲۹۹، ۳۰۷، ۱۹۴، ۳۶۴، ۵۳۷) گوش عقل، دیده عقل، دست عقل، دل عقل و دریای محیط عقل، کارخانه عقل (دیوان اشعار به ترتیب در صفحات ۷۰۰، ۶۶، ۵۵۵، ۶۱، ۱۱۶ و ۲۳). «(رزاق‌پور و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۸)

درواقع، عقل از منظر وجودشناختی و انسان‌شناختی دو تعریف جدا از هم دارد: از منظر وجودشناختی، عقل به معنای جوهر مستقل در ذات و در فعل است. در این معنا، عقل زیربنای عالم امر است؛ اما در معنای انسان‌شناختی، عقل گاهی به معنای نفس و گاهی به معنای قوه عاقله و ناطقه است. قوه عاقله که دارای مراتب مختلفی است و انسان را از سایر حیوانات متمایز می‌کند، منشأ حکمت و تعالی نفس انسانی است. باید به این نکته توجه داشت که نفس جوهری است که در ذات، مجرد و در فعل نیاز به ماده دارد؛ اما عقل در ذات و در فعل هر دو مجرد است (سجادی، ۱۳۷۳: ۲).

مولوی نیز در مثنوی معنوی به‌طور ویژه عقل و انواع آن را بررسی کرده‌است. وی هم به مقام راهبری عقل و هم به گونه‌ای از آن که آدمی را از رسیدن به هدف بازمی‌دارد، پرداخته‌است. از نظر او، عقل‌های جزئی، یعنی عقل در سطوح پایین، که فقط به رویدادهای لحظه‌ای می‌پردازد و محدوده آن عالم حس است، نمی‌توانند راهبر انسان باشند («عقل جزوی آفتش وهم است و ظن/زآنکه در ظلمات او را

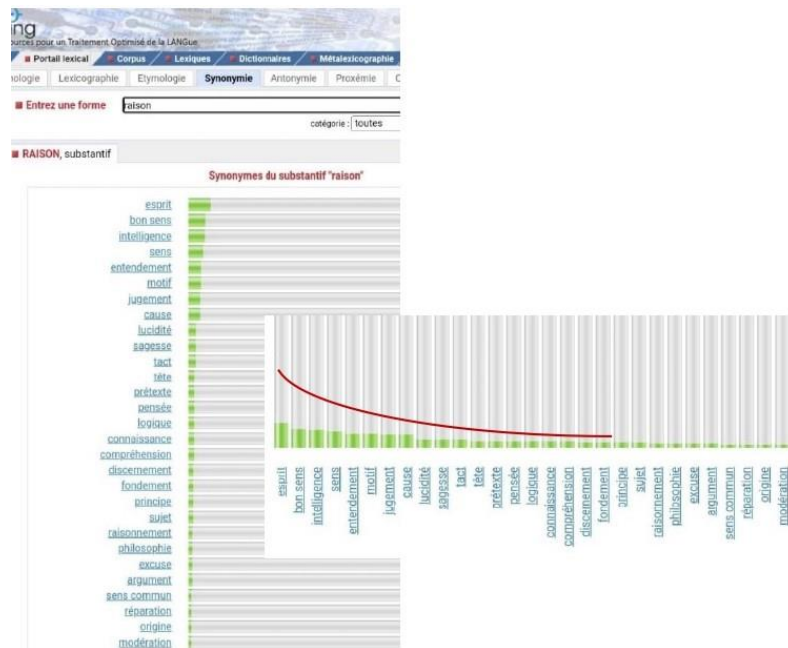
شد وطن» (مثنوی، دفتر سوم، ۱۵۵۸)؛ ولی عقل‌های کلی، عقل در سطوح بالا، که مجرد و فارغ از ماده و در طول عالم خلقت، و همان یقین است را راهگشا معرفی می‌کند، عقول کلی می‌توانند انسان را به مقصد برسانند «این سخن‌هایی که از عقل کل است/بوی آن گلزار سرو و سنبل است» (مثنوی، دفتر اول، ۱۸۹۹). بنابراین دیدن عقل و جایگاه آن از زاویه دید مولوی نکته مهمی را تأیید می‌کند: «اگر عنصر عقل و اندیشه از حقیقت آدمی حذف شود، جز مشتی گوشت و پوست و استخوان و رگ و پی نخواهد ماند: «ای برادر تو هم اندیشه‌ای/مابقی خود استخوان و ریشه‌ای» (مثنوی، دفتر دوم، ۲۷۷). بنابراین، «عقل» با بسامدی بالا، در انواع آن، در آثار مولانا حضور دارد: وی در دیوان شمس نیز از دو نوع عقل کسبی و عقل لدنی (از سرچشمه جان و بخشش یزدان) سخن به میان آورده است. «همین اندیشه در فیه ما فیه به گونه‌های دیگر مجال بسط می‌یابد. همان فرمانروایی که عقل بر تن دارد، اولیاء خدا بر دیگر خلائق دارند.» (سعیدی و نصیری، ۳۶: ۱۳۹۱)

معادل‌های فرانسوی واژه عقل

برای واژه «عقل»، در زبان فرانسه اکثراً کلمه «Raison» به کار می‌رود که در این زبان، اشاره به قوه‌ای مختص روح و ذهن بشر دارد: با قوه «عقل» انسان می‌تواند درستی و نادرستی گزاره‌ها و موضوعات را دریابد، قدرت انتخاب داشته باشد، و بر اساس مجموعه‌ای از اصول هدایتگر، راه خود را بیابد و مسائل را ارزیابی و حل کند. هیجان‌ات و احساسات و پیش قضاوت‌های انسان همه در ارتباط مستقیم با «عقل» اند. (ر.ک. فرهنگ‌های لاروس و روبر، برخط)

کلمه «Raison» از کلمه لاتین «ratio» گرفته شده است که نخست به معنای «اندازه‌گیری»، «محاسبه»، «توانایی شمارش یا استدلال»، «توضیح/دلیل» است، و سپس به «مخ»، «مقوله»، «نور» و «نوع» نیز اشاره دارد. (ر.ک. فرهنگ لغت لاتین به فرانسه Gaffiot)

بسامد واژه «Raison» در زبان فرانسه (کاربرد عموم) ۵۴۸۱ است و در ردیف پانصد واژه پرسامد زبان فرانسه قرار دارد. (ر.ک. جدول ضمیمه، واژگان پرسامد زبان فرانسه) این واژه، بیشترین بسامد هم‌معنایی را نخست با esprit روح/ذهن، سپس با bon sens قضاوت صحیح/درک درست/دریافت طبیعی و intelligence هوش/فکر/تعقل/ذهن، نشان می‌دهد؛ بعد از آن در ردیف‌های بعدی با واژگان principe اصل/قاعد، و logique منطق، و نیز sagesse حکمت/دانایی، و jugement قضاوت، بسامد هم‌معنایی ضعیف‌تری را دارد. (ر.ک. به شکل زیر، برگرفته از سایت فرهنگ واژگان، CNRTL). در این‌جا نیز نمودار رسم شده توسط ما دامنه بالای پوشش این واژه را به‌خصوص با واژگان esprit و bon sens و intelligence نشان می‌دهد.



شکل ۱. توزیع بسامد هم معنایی واژه **Raison** با برخی واژگان فرانسوی

همانند واژه «*cœur*/دل»، «*raison*/عقل» از وسعت معنایی زیادی در زبان فرانسه برخوردار است که می‌تواند نشان از تعلق آن به حوزه‌های ادبی، فرهنگی، علمی و پژوهشی گوناگون باشد. لازم به ذکر است که در ادبیات فرانسه، «عقل» نمود زیربنایی در ایجاد مکتب کلاسیک داشته‌است. تمام ادبیات کلاسیک فرانسه تأثیر گرفته از حضور عقل و ارزیابی‌های عقلانی است. ادیبان فرانسوی دوره کلاسیک، نظیر دو مونتین، پیروی از راه عقل را توصیه می‌کنند و «میان زندگی مبتنی بر عقل و زندگی مبتنی بر شور و هیجان و لذت و شهوت، به «بردگی عقل» گردن می‌نهند.» (سیدحسینی، ۱۰۲: ۱۳۷۱) این نوع گردن‌نهی به عقل، نزد تراژدی‌نویسان قهاری چون کورنی و راسین به وضوح دیده می‌شود تا جایی که رفتار برخی شخصیت‌های تراژدی، در تبعیت از عقل، شکلی گاه افراطی به خود می‌گیرد، مثل رفتاری که در تراژدی *هوراس* و *سین کورنی* دیده می‌شود: عقل در دوراهی‌ها، با اطمینان، با ارجح دانستن عزت و افتخار، از کشمکش احساس و عشق گذر می‌کند (به عنوان مثال، ر.ک. هوراس، پرده چهارم، صحنه پنجم). لذا «عقل» در قالب واژگان هم‌معنای نزدیک به آن به وفور در سرتاسر تراژدی‌های کلاسیک فرانسه حضور دارد. نکته مهم اینجاست که جایگاه عقل در ادبیات کلاسیک فرانسه با چاشنی عشق و احساس مقبول‌تر و بلندتر می‌شود: «عشق می‌تواند رنگ و جلای بیشتری به آن احساسات بلند بدهد، اما هیچگاه نباید به درجه اول اهمیت ارتقاء یابد.» (محمّدی و سبحانی، ۱۶۰: ۱۳۹۶)

همچنین، واژه «عقل/Raison» در تمام روایت‌ها و قصه‌های فلسفی ادیبان و نویسندگان قرن شکوه اندیشه کلاسیک (قرن هفدهم) و عصر روشنگری (قرن هجدهم) فرانسه نمودی بنیادی، عینی و تلویحی، دارد: پاسکال، ریاضیدان، نویسنده و فیلسوف معروف، در کتاب تفکرات، که نقطه عطفی در نثر فرانسه به حساب می‌آید، به‌وضوح به موضوع‌های عقل و دین، مرگ و زندگی، معنا و پوچی (همنشین‌های معنایی عقل) پرداخته‌است. لازم به ذکر است که پاسکال به‌طور خاص و فوق‌العاده‌ای تمایز نظام‌های شناختی را می‌شناسد. او در نامه‌ای در اشاره به دیدنی‌ها (مرتبط با عقل) و نادیدنی‌ها (مرتبط با روح) می‌نویسد: «چیزهای جسمانی، چیزی جز تصویری از عالم روحانی نیستند، و خدا نامرئی‌ها را در مرئی‌ها گذاشته است.» (Le Floch & Perrin, 2008:99)

۳.۴ اهمیت بسامد در بازنمایی جایگاه معناشناختی واژگان

از منظر معناشناسی توصیفی، رابطه معنایی واژگان در یک حوزه خاص و در یک مقطع زمانی انتخابی، نظام ایستایی خاصی را نشان می‌دهد که بررسی ساز و کار آن، حتی بدون در نظر گرفتن تغییرات تاریخی، به شناخت بیشتر وسعت معنایی واژگان می‌انجامد. در این منظر است که روابط همنشینی و جانشینی واژگان در تشخیص لایه‌های معنایی یک واژه و نیز بُرد معنایی آن مطرح می‌گردد. در واقع، «واژه‌ها در همنشینی می‌توانند معانی خاص به خود بگیرند» (پالمر ۱۶۱:۱۳۹۱). دریافت درست از معنای یک واژه، بسیار مدیون نظام همنشینی آن با دیگر واژه‌هاست. در فرهنگ واژگان، فراوانی هم‌معنایی برای یک واژه خاص، نیز به‌طور ضمنی اشاره به این واقعیت دارد که بسته به همنشینی‌ها، هم‌راستایی معنایی اتفاق می‌افتد. به همین دلیل است که در فرهنگ واژگان فرانسوی، وسعت هم‌معنایی برای واژه‌ای نظیر «عقل» زیاد است و اما رابطه جانشینی، بر اساس شباهت میان مفهوم‌ها و مدلول‌های یک واژه صورت می‌گیرد. بنابراین نسبت همنشینی در محور افقی و نسبت جانشینی در محور طولی ارتباط واژگان با هم اتفاق می‌افتد. ارتباط جانشینی میان واژگان می‌تواند بر اساس یک الگوی معنایی باشد که در آن اشتراک طیف معنایی و هم‌آیی میان واژگان وجود دارد. «بنابراین کلماتی که در این رابطه هستند قابلیت جایگزینی به جای هم دارند» (مورفی، ۲۰۱۰:۱۰۸) و در نتیجه، به تداعی معناهای گوناگون کمک می‌کنند. مثلاً در زبان فرانسه «coeur / دل» در همنشینی و هم‌آیی با واژگانی همچون «âme/روح»، «vertu/فضیلت»، «خوشبختی / bonheur» مفاهیم شاعرانه و یا تخصصی‌تری را می‌آفریند.

۵. نتیجه‌گیری

در هر زبان، بسامد چگونگی میزان کاربرد واژگان و نظام‌مندی رویدادهای زبانی آن را نشان می‌دهد. اهمیت بسامد به خاطر اثرات شناختی آن نزد کاربران یک زبان است. همچنین نگاه تحلیلی به پرسامدی

واژگان همان‌طور که از زبان هوفمان اشاره کردیم، به شناخت ساختارهای زبانی - معنایی کمک می‌کند. بنابراین در حوزه زبان عرفانی نیز، حضور پربسامد برخی واژگان قابل تحلیل است. پربسامدی دو واژه «دل» و «عقل» در عرفان اسلامی، از آن‌جا که مفاهیم عرفانی عمقی و پایه‌ای را دربردارند، معنادار است. بررسی رویداد پربسامدی این دو واژه نشان می‌دهد که اندیشمندان و ادیبان، در خوانش‌های مجزا و متفاوت، طیف‌های معنایی جدیدی را به این واژگان افزوده‌اند. کاربرد این دو واژه در حوزه‌های گوناگون، همنشینی‌های وسیعی از آن را خلق کرده که البته به پربسامدی بیشتر منتهی شده‌است. تحقیق جایگاه دو واژه «عقل» و «دل»، در دو «جامعه-زبان» فارسی و فرانسه، و تحلیل معناشناختی آن‌ها، نوع هستی‌شناسی را در نزد شاعرانی همچون حافظ، مولانا، سنایی، نظامی، جامی و نیز اندیشمندانی چون احمد غزالی، ابن عربی، و غیره آشکار می‌سازد. در نزد متفکران فرانسوی نیز، «دل» در هم‌معنایی وسیع با واژگان گوناگون، همچون «روان»، «جرات»، «خودآگاهی» و غیره، وارد می‌شود. هم‌آیی واژه فرانسوی Coeur با مفاهیم «روح»، «فضیلت»، «خوشبختی»، معانی عرفانی/شاعرانه آفریده‌است که برداشتی از نگاه عرفانی در ادبیات فرانسه را به دست می‌دهد. واژه «عقل»، Raison, Intellect، نیز با وسعت معنایی بالا، بخش مهمی از اندیشه ادبی فرانسه را فراگرفته‌است، که قسمت مهمی از آن با نگاه عرفانی و دینی عجین است.

از طرفی، همنشینی دو واژه «عقل و دل»، زوج معنایی متضاد و مکملی را می‌دهد که بسامد کاربرد بالای آن در دو زبان فارسی و فرانسه، نشان از پایه‌های مشترک فکر بشری در ارتباط با هستی دارد: عقل، چراغ راه انسان در مسیری با مختصات خاص خود است و دل در جایگاهی درونی‌تر، به عالم هستی شهودی لحظه‌ای دارد. تناسب قابل توجه میان بسامد و گستردگی طیف معنایی هر دو واژه، در زبان فارسی و فرانسه، به وضوح معنی‌دار است، و در مراتب بعدی بررسی‌ها، نشان از یک تقارن شناختی نیز دارد: میزان همخوانی‌های معنایی و زبانی دو واژه مذکور، در دو «جامعه-زبان» فارسی و فرانسه، و به طور خاص در «جامعه- زبان» عرفانی مطالعه شده، این بینش عرفانی را نمایان می‌سازد که: انسان از راه قلب آگاهی درونی به کلیت وجود می‌تواند بیاید، و سپس در سطح بیرونی‌تری از خویش، از راه عقل، می‌تواند آگاهی لحظه‌ای و جزئی‌تر به هستی کسب کند.

همچنین همان‌طور که فیثاغوریان عدد را «جوهر» اشیا، و نه «عرض» به‌شمار می‌آوردند، عدد بسامد واژگان، جزئی از ذات معنایی و جایگاه شناختی آن واژه می‌گردد. لذا پربسامدی «عقل» و «دل» در «جامعه - زبان» عرفانی، ذاتاً مرتبط با مفهوم کلیدی و عمقی آن‌هاست.

منابع فارسی

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. ۱۳۷۹. *شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی*، چاپ پنجم، تهران انتشارات حکمت.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. چاپ ۲۰۱۶ م. *المباحثات*. تهران: انتشارات بیدار.
- امامی، نصراله و اسمعیل پناهی، عبدالحمید. ۱۳۷۷. *بسامد واژگان کلیدی در غزل‌های حافظ و شرح و تحلیل آن‌ها*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز.
- امینی نژاد، علی. ۱۴۰۰. «*عرفان و عقل*»، *عرفان و حکمت در پرتو قرآن و عترت* : <http://erfanvahekmat.com>
- بهار، مهرداد. ۱۳۸۲. *ادیان آسمانی*. تهران: چشمه.
- پالمر، فرانک. ۱۳۹۱. *نگاهی تازه به معنی‌شناسی، ترجمه کورش صفوی*، تهران: کتاب ماد، چ ششم.
- پهلوان نژاد، محمد رضا؛ شهری، بهمن. ۱۳۸۸. «*بررسی تأثیرات بسامد در ساخت‌های نحوی*»، *جستارهای ادبی*، شماره ۱۶۴، صص ۲۵۱-۲۶۶.
- جامی، عبدالرحمن ابن احمد. *مثنوی هفت اورنگ*. ۱۳۷۸. تهران: مرکز مطالعات ایرانی، ج دوم.
- جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۹۸. *نسبت دین و دنیا*. تهران: نشر اسراء.
- حسین‌زاده، عبدالرضا محمد؛ عرفی، علی. ۱۳۸۸. «*جایگاه دل در عرفان اسلامی با تکیه بر دیدگاه مولانا*»، *فصلنامه پژوهشی پژوهش‌نامه اخلاق*، شماره ۶، صص ۵۷-۸۰.
- دیباچی، محمدعلی. ۱۳۸۶. «*فاعلیت الهی از دیدگاه سهروردی*». *فصلنامه اندیشه دینی*. دانشگاه شیراز. شماره ۲۴، صص ۳-۲۴.
- رزاق پور، مرتضی؛ صادقی، شهپر رضا؛ مصفا، اکرم. ۱۳۹۳. «*بررسی و تحلیل تصویرپردازی از عقل در اشعار سنایی*». *زیبایی‌شناسی ادبی*، دانشگاه آزاد اراک. شماره ۲۲، دوره ۵، صص ۱۵-۳۴.
- سجادی، سید جعفر. ۱۳۷۳. *فرهنگ معارف اسلامی*. انتشارات دانشگاه تهران.
- سعیدی، حسن؛ نصیری، ولی الله؛ ۱۳۹۱. «*عقل از دیدگاه مولانا*». *آینه معرفت*، ۱۲(۴) صص ۲۵-۴۲.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. چاپ ۱۳۸۸. *دیوان اشعار*. به اهتمام مدرس رضوی. تهران: سنایی.
- سهروردی، شهاب الدین. ۱۳۹۹. *عقل سرخ*. تهران: انتشارات مولی.
- شریعتی، مرضیه. ۱۳۹۴. «*جایگاه عقل در نظام سلوکی عرفا*». *پژوهش‌های معنوی*، شماره ۸ و ۹.

- شریفی، شهلا؛ مولوی وردنجانی، آرزو. ۱۳۸۷. «پربسامدترین روابط مفهومی میان واژگان». زبان و زبان‌شناسی، سال ششم، ۵۳-۶۶.
- شریفی، شهلا؛ ضیایی قوچان عتیق. ۱۳۸۹. «بررسی میزان تأثیر بسامد بر طول واژه»، پژوهشنامه فرهنگ و ادب سال ششم پاییز و زمستان شماره ۱۰، صص ۱۶۲-۱۷۱.
- شریفیان، فرزاد؛ اردبیلی، لیلا. ۱۳۹۰. «مفهوم‌سازی‌های واژه دل در زبان فارسی روزمره»، انسان‌شناسی، شماره ۱۵، صص ۴۸-۶۳.
- شمسائی، فاطمه؛ رضوی، سید محمد. ۱۳۹۵. «شجره طوبی از منظر تأویل»، قرآن و حدیث، شماره ۵، صص ۱۲۵-۱۴۷.
- صادقی، مجید؛ عروجی، رضیه. ۱۳۸۵. «حیرت در عرفان»، دوره ۷، شماره ۲۸، صص ۳۱-۶۳.
- عبدی، ایران؛ راسخ مهند، محمد. ۱۳۹۹. «بسامد و امکانات دستوری نمود». زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، شماره ۳، صص ۶۱-۸۵.
- غزالی، زین‌الدین ابوحامد محمد. ۱۳۳۳. کیمیای سعادت. تهران: کتابخانه و چاپخانه مرکزی. چ دوم. فرهادی، سودابه؛ حسینی، سید محسن؛ روزبه، محمدرضا. ۱۳۹۸. «تحلیل سرسپردگی به پیر در رمان‌های شهرنوش پارس‌پور»، ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، شماره ۲۱، صص ۶۹-۹۴.
- قیصری، داود بن محمود. چاپ ۱۳۹۵. شرح فصوص الحکم. قم: بوستان کتاب.
- کاشانی، عزالدین محمد. ۱۳۶۹ مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. تصحیح جلال‌الدین همایی، چ دوم. لاهیجی، شمس‌الدین محمد. ۱۳۸۳. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. زوار، تهران، چاپ پنجم.
- مکارم شیرازی، ناصر. ۱۳۸۶. پیام قرآن. دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ نهم، ج ۱.
- نظامی گنجوی، ابومحمد الیاس. ۱۳۲۰. مخزن الاسرار. تهران: انتشارات ارمغان، چاپ دوم.
- محمدی آغداش، محمد؛ سبحانی، حسین. ۱۳۹۶. «نقش کلیدی عنصر عقل در «انجام وظیفه» در تراژدی‌های افتخارآمیز پی‌یرگرنی در ادبیات کلاسیک فرانسه». پژوهش‌نامه مکتب‌های ادبی، ۱ (۲)، صص ۱۴۷-۱۷۱.
- ملاصدرا، شیرازی. ۱۹۹۰م. الحکمه المتعالیه. بیروت: داراحیاء التراث العربی، چ چهارم، ج ۸.
- یزدانی، علی‌اصغر؛ عباسی، محمود؛ ابراهیمی، محمدنبی. ۱۳۸۹. «مبانی عرفان سلامت معنوی»، فصلنامه اخلاق پزشکی، شماره ۱۴، صص ۶۵-۸۲.

- BERGMANN (K.). Herz/cœur. Zeitschrift für Deutschkunde. 1935, t. 49, pp. 73-78
- Bybee, J., and Thompson, S. 1997. «Three frequency effects in syntax». Berkely Linguistics Society 23: 378-388
- .Corneille, P. Migé. A. (2008). Horace. Editions: Larousse
- Hoffmann, S. (2004). « Are low-frequency complex prepositions grammaticalized. On the limits of corpus data – and the importance of intuition. » In Lindquist, H. & Mair, C.(eds), Corpus Approaches to Grammaticalization in English. Amsterdam: John Benjamin, 171-210
- Langacker, R. (1987). Foundations of cognitive grammar, I. Stanford: Stanford University Press
- Le Floch, B., Perrin. D. (2008). « Foi et Raison ». Sénevé. ENS éditions
- LOISEAU, Sylvain. 2012. « Théories de la fréquence linguistique et interprétations des faits quantitatifs en sémantique ». Congrès Mondial de Linguistique Française, année 8, No 18. 1861-1875
- Mair, C. (2004). «Corpus linguistics and grammaticalization theory: Statistics, frequencies, and beyond. » In Lindquist, H. & Mair, C. (eds), Corpus Approaches to Grammaticalization in English. Amsterdam: John Benjamin, 121-150
- .Martinet, A. (1955). Économie des changements phonétiques. Berne: Francke
- .Murphy, M. Lynne. 2010. Lexical meaning. Cambridge university press
- Muller C. (1968). Initiation à la statistique linguistique. Paris : Larousse. 248 p

فرهنگ واژگان آنلاین:

لغتنامه دهخدا

دانشنامه اسلامی

فرهنگ آریان پور

فرهنگ فارسی معین

Le Robert فرهنگ واژگان روبر

Larousse فرهنگ واژگان لاروس

Received: 2022/11/14
Accepted: 2023/1/24
Vol.21/No.81/Autumn2024

scientific quarterly journal of Islamic mysticism
(Erfan.eslami.zanjan@gmail.com)
<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

Frequency and Semantic Position of the Words "Heart" and "Intellect" in Mystical-Islamic Literature (Study of Concepts in Persian and French)

Masoumeh Ahmadi^{1}, Sedigheh Sherkat Moghadam²*

Assistant Professor, Department of French Language, Allameh Tabataba'i University, Member of the Research Center for Humanities, Languages, Literatures and Civilizations, University of Bordeaux Montaigne. *Corresponding Author: massumahm@atu.ac.ir

Assistant Professor, Department of French Language & member of the Research Center for Language and Literature of Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Abstract

This article deals with the phenomenon of lexical frequency, specifically the frequent presence of the two words “heart” and “intellect” in Islamic mysticism, both in Persian and French sources. Considering the high frequency of these two words in texts of mystical and general linguistics, their multilayered semantics, and the role they play in understanding mystical concepts, the cognitive position of these words were analyzed in both Persian and French language domains. Looking through the perspective of Islamic mysticism, we show that frequency can be a sign of the fundamental and key cognitive position of a word in its application by users of a language, and that it can lead to new paths of meanings

Keywords: full frequency, heart, intellect, mysticism, Semantics.